

فـرـیـا د

می زخم فویا د چون رعد خروشان
چون به یازده آرم شکوه آن همه مردانگی را
با هزار امید و ایمان ،
آبیاری کردن آوادی و فوزانگی را .

سوختن از عشق میهن
گاه و بیگه بر سر دار
با سرود سر بلند ی ،
افتخار عمو و نسل خویش گشتن
نسل هستی ساز سرکش . . .
پرده بردار از سراسر (

ای تاریخ پر خون !
گو ، جویک با ر دیگر
غولها از غارها ، یک یک سر آوردند بیرون ؟
سینه ها شان - سنگ خارا .
چشم ها شان - چشمه خون .
سر گذشت شوم شان آفشته با جنگ و شبیغون
.

~~.....~~

جهل می تا زده دانش
شعر می سوزد در آتش .

من که روح مردم مغرور خود را می شناسم
پس کجا باور کنم ، سنگر شکسته ؟
بلبلان را پر شکسته
عشق ها خاموش گشته
رزم ها کورده فروکش ؟

من یقین دارم که ایران توانای خروشان
کشتی خود را برون آرد از این گرداب مدعی .
x x x x

۱۹۸۴

ای کس که با ما بیست ؟